

تنی که خرج ایتا ر شد

گفت و گو با پدر و مادر «هادی حاجی پور شاندیز» که نامشان با اولین اهدای عضو مرگ مغزی در مشهد گره خورده است

گفت وگویی ویژه



و جلسه‌ای ما را دعوت می‌کردند. بعد دو سال هم به ما قول کربلا دادند. یعنی به پدر و مادرهایی که برای اهدای عضو فرزندانشان رضایت داده بودند؛ ولی به گفته آن‌ها تا همین امروز این قول عملی نشده است! بماند که حاج آقا و حاج خانم هم کربلا دیده‌اند و هم به مکه رفته‌اند و چند ماه دیگر هم عازم سفر حج تمتع هستند.

دخترانمان هم کارت اهدای عضو دارند

بعد از این اهدای عضو، چند بار مسئولان دانشگاه علوم پزشکی مشهد از خانواده حاجی پور درخواست می کنند که برای گرفتن رضایت از خانواده های مرگ مغزی حضور پیدا کنند. حاج آقا تعریف می کند: برای یک مورد مرگ مغزی ما را بردند بیمارستان شهید هاشمی نژاد که خانواده آن فرد را راضی کنیم. اما به ما احم و تخم کردند. من هم به آن ها گفتم خودم امضای پسر را اهدا کردم؛ ولی راضی نشدنند. بعد ها این افرادی که از بیمارستان مذکور رضایت از ما می بودند می گفتند، ما بابت این موضوع کتک هم خورده ایم و کسی را زنده است. همانند که ما هم با اینکه از نظر خودمان کار مهمی انجام داده بودیم اما خیلی ها ما را لغت می کردند که شما قسبی القاب هستید و اجازه دادید این بچه را بکوبه کار کنند. حتی عده ای می گفتند شما اعضای بدن را بچهاران را داده و پول گرفته اید.

حاج خانم می گوید: یک روز بعد از مراسم خاک سپاری، اخبار مراسم تشییع پسرمان را نشان داد. همان جایی که اقوامان رنگ زد و گفت که حالا یک کاری انجام داده اید. دیگر چار این قدر جرمی زنید!

البته بعد از این ماجرا هم دخترمان هم کارت اهدای عضو گرفت. چون ما اگر یک نفر از این چهار نفر زنده باشد و زندگی سالمی داشته باشد، ما راضی هستیم.

دنبال ماو گفتند باید برای آخرین بار پسرستان را ببینید. می خواستند بیمارانی که قرار است اعضا را بگیرند، به ما نشان دهند که ما گفتیم نمی خواهیم کسی را بشناسیم و ببینیم. ما به کسی کاری نداریم و هدفمان فقط رضای خداست. همان جا با خود می گفتیم این بچه ما که حامله شد، پسوز در آن زمان چهار بچه قرار بوده این راه را ببرد. باید استور زود برد از اینکه پایش را قطع کرده بودند، به ما می گفت که صبح بیدار شدم و دیدم پایم می خارد. نگاه کردم و دیدم قطعش کرده اند. خلاصه نوی دهنم این گذشت که درکلاش این بوده است. دوباره حاجی ادامه می دهد: در کل این موضوع از زمان تصادف تا انجام پیوند عضو، ۳۶ ساعت طول کشید. یک اقا و خانم کلیه گرفتند. ساعت پنج شش تا بچه داشت و اهل کلیه گرفتند. آقام هم دانشجو بود. یکی از قزنیه ها هم به آقای ابا اهداشد که زمانی فرماندار فریمان بوده است. قرار بود یک نفر که بچه شانند بود هم قلبش را بگیرد که لحظه آخر پشیمان شد. ترسیده بود که عمل موفق نباشد و ازین برود. ولی دکتر قلب همان جا تاسف خورد و به ما گفت این آقا اشتباه کرد که قلب را نگرفت. وقتی ففقه سه پسرستان را باز کردیم، دیدیم قلب بسیار سالمی دارد.

● **قوای که عملی نشد**

آن طور که پدر مرحوم حاجی پور تعریف می کند: رضایت می دهنده آن فردی که با پسرشان تصادف کرده بود، آزاد شود و زندان فردی، پسر جوانی که سرباز بوده و البته گواهی نامه هم نداشته است. می گوید: روز سوم فوت پسرمر رقتیم و رضایت دادیم. گفتیم اتفاق بوده. ما از نظر مادی چیزی نداشتیم اما آن ها هم به مراتب از ما مستحق تر زندگی می کردند و رفتن پسرشان به زندان زندگی شان را سخت می کرد.

اما بازتاب این اهدای عضو به آن طرف آب هم می رسد. حاج آقا تعریف می کند: اقوامی در آلمان داشتیم که زنگ زدند و گفتند در تلویزیون اینجا این موضوع را گزارش کرده اند. مسئولان مذهبی خیلی به وجد آمدند.

وبودند و به ما قول دادند که شما هر چه بچه دارید، ما از خدمت معاف می‌کنیم. دنبال این بودند که ما را بیمه کنند، البته من خودم به خاطر اینکه کارمند شرکت برق هستم، بیمه من به هیچی نمی‌خواهیم. در این بین به ما گفتند پدر شما شهید اعلام نشده است. کمیته هفت نفره در تهران این تصمیم را گرفته بودند. ولی تشیع اجازه بزرگی برایش برنگاز کردند که بهیشت مراسم تشیع شهیدان بود و در قطعه شهدای شبیه رضا^ع هم دفن شد.

او ادامه می‌دهد: پس از این امارا در هر گروه‌هایی

هم گفت می خواهم بروم حرم.
او ادامه می دهد: چند زن و مرد خیلی خوش تیپ
هم دوروبر ما تو بیمارستان می گشتند که
می دانستم چه کسی هستند و فضا چه چست. که
اینکه یکی از آن ها خودش را به ما نزدیک کرد و
گفت: شما بایید و کاری خدایی نکنید، اجازه بدهید
کلیه ها، قریبه ها و قلب پسران را به پنج نفر دیگر
پیوند بزنند تا آن ها بتوانند زندگی کنند. گفتیم آقا
بروید بی کارتان. اما آن ها هم ولمان نمی کردند. یادم
است به یکی از فرزندانم موضوع را گفتم که او هم
گفت می خواهی با اعضای بدن بجهت تجارت کنی!
● در نیم ساعت تصمیم گرفتیم!

پدر جانبا و وطن، لیختن تلخی می زند و می گوید: این راه به شما بگویم که خود من بعد از ازدواج تا همین امروز، دچار اراحتی کلیه هستم. خیلی خوب درک می کردم که این بیماران چه دردی می کشند. برای همین ته قلبم به این امداد راضی بودم. به حاج خانی هم نظرم را گفتم و ایشان هم حرفی نداشت. به فرزندان هم توضیح دادیم که ما واقعا قصد تجارت نداریم. رضایت گیرها هم به ما می گفتند در دنیا از شما کسی بهتر نیست. ولی ما تقسیم خدایا... ما ارم رضا... این بچه که دیگر رفته است و ما به خاطر رضای خدا این کار را می کنیم. آن مرحوم باجناغی داشت که از بچگی هم کلاش بود. او هم در حادثه ای، قطع نخاع شده بود که خیلی ما را به درد داشت. کار تشویق کرد، به جز این برای گرفتن رضایت از ما، اول پیش رادر برزگرم رفته بودند. ایشان هم به مسئولان گفته بود که اگر این مجرا برای اولین بار در مشهد اتفاق می افتد، شما بازتاب قوی دهید تا مردم هم تشویق شوند و بایندتوی خط، اگر سرسری بگیرد، فایده ندارد. ما را هم تصیحت کردند که حرف های دورویی ها را ول کنید. حالا که مراجع برای اهدای عضو اجازه داده اند تا نظر شرعی مشکلی نیست، بگذارید چند نفر

دیگر بایست کار، احیا شوند. خلاصه ما در نیم ساعت تصمیمان را گرفتیم، ما را بر دند طبقه دوم بیمارستان امدادی و ما از مضایقت گرفتند. همسرش هم آمد و رضایت داد. بعد هم از بیمارستان امدادی بایک گروه از پزشکان مجرب، پیپرستان را برای عمل به بیمارستان امیر رضا^۲ بردند.

● گفتند قلبش خیلی سالم بود!

مادر هادی حاجی پور که تا این لحظه خیلی صحبتی نکرده است، حرف را پیش می‌گیرد و در حالی که نگاهش از روی فرش جمع نمی‌شود، با بغض می‌گوید: آمدند

● پایانی که چا ماند

خانه‌شان قدیمی است و باصفا. توی یکی از فرعی‌های منتهی به کوچه حسین‌باشی، گلدان‌های سرسبز شاداب همه‌جا خانه‌هست، روی پله‌ها، روی حیاط‌خلوت، زیر نور آفتاب، توی پذیرایی و کنار قاب عکس‌های قدیمی، حاج‌خانم به پستی تکیه زده است و حاج‌آقا که سال‌هاست کلیه‌اش مشکل دارد و نمی‌تواند راحت روی زمین بنشیند، روی میز نشسته است. البته در هفتادوشت سالگی خیلی تپیل و فرزند است و خوش صحبت و دل‌زنده. آن‌ها هشتاد و نه فرزند داشته‌اند. سه دختر و سه پسر که دو پسرشان را از دست داده‌اند. پدر شروع ماجرا را می‌برد به دوران سربازی هادی، سال ۱۳۲۶ که ایران درگیر جنگ با عراق است؛ پسرم نوزده‌ساله بود که کارت خدمت رسید و رفت جبهه، بی‌سیمچی تپیل لشکر ۷۷ شد، بعد بی‌بارانی، پسر هادی را با اینکه رفت و از مجب به پایین قطع شد، دو سال بعد از اینکه از جبهه برگشت، ازدواج کرد. هادی تراشکار بود و به‌خاطر کار سنگینی که داشت، همان پایش سیاه و عفونت کرد و این‌بار از زانو قطع شد. از ازدواجش دو پسر داشت که یکی پسرش که سه‌ساله‌سالگی و پسر دیگری به ده‌سالگی رسید، تصادف کرد.

گفتند می‌خواهید تجارت کنید!

آقای حاجی‌پور درباره جزئیات تصادف که به مرگ مغزی پسرش می‌انجامد، می‌گوید: روز ۲۲ بهمن سال ۱۴۰۰، هادی سر شب از خانه بیرون می‌آمد. نسل خیابان عبادی منتظر تا کسی بوده که برود سمت راه‌آهن که ناگهان یک موتوروی که از سمت میدان شهدا می‌آمده است، کنترلش را از دست می‌دهد و صاف می‌خورد به پسر ما. هادی هم که پیشاپیش قطع بود نمی‌تواند تعادلش را حفظ کند و می‌افتد و سرش به دیواره خیابان می‌خورد. او را به بیمارستان امدادی می‌رسانند. به ما هم خبر دادند و گفتند برای همان پایش که بیمار شده، مشکلی پیش آمده است. هادی و قتم به بیمارستان که نصف شب پرستاری آمدو گفتند علومی پسر شما خوب است. فردا عصر هم او را از پشت شیشه دیدیم که به دستگاه وصل است و نفس می‌کشد. اما دکتر ما را صدا زد و گفت که ما از دیروز، پسر شما را به دستگاه زنده‌گذاشته‌ایم ولی کمی مغزی پایش شده است. خوب ما هم نمی‌دانستیم مرگ مغزی چیست و فقط توی تلویزیون چیزهایی درباره‌اش دیده بودیم. حاج آقا دستانش را توی هوا تکان می‌دهد و می‌گوید: از دکتر پرسیدیم یعنی چه که گفت از نظر ما ایشان مرده است و با این دستگاه تا یکی دو روز می‌توانیم او را نگه داریم؟ آمدند توی سالن و به حاج خانم گفتیم قضیه این شکلی است. ایشان

شنبه
۱۴ اردیبهشت ۱۴۰۲
۱۳ خرداد ۱۴۴۴
شماره ۳۹۳۲



2

ستون صدای مشاور جایی برای
بیان پرسش‌ها و مشکلات حقوقی
شما شهروندان است که می‌توانید
آن‌ها را با ما در میان بگذارید و پاسخ
پرسش‌های حقوقی خود را از قضات
دادگستری، وکلا و کارشناسان حقوقی
دریافت کنید.



 تلفن:

۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵

 وبسایت:

۳۰۰۰۷۲۸۹

درباره مهریه و خدا حافظی
بایک عبارت آشنا!



دندان‌ها را پیش شرایط اقتصادی کشور طوری بود که مردم می‌توانستند درباره مهریه راحت شوخی کنند و مثل نقل و نبات بگویند: «کی داده و کی گرفته؟» اما امروز با افزایش سرسام‌آور قیمت طلا و سکه، بی‌شک باید با این عبارت آشنا خداحافظی کرد و خانواده‌ها بیشتر درباره قوانین مهریه بدانند و درباره‌اش آگاهی داشته باشند.

حسین مرادیان، وکیل پایه یک دادگستری، درباره مهریه و انواعش توضیح می‌دهد که بر طبق قانون مدنی کشور، هر چیزی که مالیت، یعنی ارزش مالی داشته باشد، می‌توان آن را به عنوان مهریه تعیین کرد. در واقع چیزی که در بیرون خرید و فروش و برای آن هزینه پرداخت می‌شود، مانند پول، سکه، خانه یا ماشین، و گل...

اما دو نوع مهریه داریم. مهرالمسمی که همان مهریه
مبتدوایی است که درباره میزانش بین طرفین توافق
و در سند ازدواج هم قید می شود. مهرالمسمی به دو
صورت عندالمطالبه یا عندالاستطاعه ثبت می شود.
در صورتی که مرد توانایی پرداخت مهریه را نداشته
باشد، عندالاستطاعه قید می شود و در غیر این صورت،
عندالمطالبه است.

مهریه دیگر، مهر المثل است. مهریه‌ای که در ازدواج، توافقی درباره‌اش نشده و بابت آن مبلغی تعیین نشده و در سند ازدواج هم قید نشده است؛ اما زن پس از وصلت، مستحق دریافتش است.

روی خط
یلیس

سرقت مکارانه ازیدربزرگ‌ها!

محمدجواد ابوعطا:مرد جوان مدت زیادی دستگاه عابر بانک را اشغال کرده بود. او داماد کارت های مختلفی را به دل دستگاه فرستاد و از هر کدام مبلغی را برداشت با اقدام به دریافت کارت هدیه می کرد. عملیات بانکی او صدای افرادی را در نظافت بودند، درآورده بود، اما با پاسخ های درشت همه را سرچایشان می نشاند و حاضری به ترک دستگاه نبود. حرکات مشکوک این فرد از ششم یکی از شهرنودان دور نامند و او بدون جلب توجه به ترک کردن محل. بلافاصله موضوع را به پلیس اطلاع داد. ساعت ۱۷ این گزارش به پلیس رسید و مأموران در محل حاضر شدند و درحالی به سراغ این فرد رفتند که در بازرسی بدنی از او توانستند ۱۰ قطعه کارت بانکی با هویت افراد مختلف ۹ قطعه کارت هدیه بانکی و دو میلیون تومان اسکناس کشف کنند. با انتقال این فرد به کلانتری در ادامه از سرقت های سرپایی از بیمرد هادر، دو آستان و هشت سرستان ملاحظه شد.

بررسی پرونده این متهم نشان داد که او، مدت‌ها قبل، اقدامات کلاهبردانه‌اش را در استان تهران و خراسان رضوی آغاز کرده است و با دستور قضایی از سوی پلیس در چند شهر استان تهران، تربت حیدریه، کاشمر، بردسکن و خلیل آباد تحت تعقیب است. متهم که متوجه موضوع تعقیب بوده، دامنه کلاهبرداری‌هایش از افراد ساکن در منطقه منتقل کرده بود. به گفته فرمانده انتظامی مشهد، از مدتی قبل گزارش‌هایی مبنی بر سرق از حساب بانکی افراد سال‌خورده به پلیس ۱۱۰ گزارش شده بود که رسیدگی به پرونده در دستور کار قرار داشت. سرهنگ احمد باهنه در باره سرکرد متهم بیان کرد: در بررسی شکایات محل نگه‌دار که به‌بیشتر افراد سال‌خورده هستند، مشخص شد این افراد به دلیل سواد کم یا فراموشی کار با دستگاه‌های خودپرداز، از مردی جوان که در کنار دستگاه خودپرداز بوده برای برداشت وجه یا دیگر عملیات‌های بانکی تقاضای کمک می‌کرده‌اند. این فرد نیز با دریافت رمز کارت‌های آن‌ها، پس از انجام عملیات بانکی کارت مال‌باخته را با یکی از کارکنان مشابه به‌جا‌جا و پس از دوشیدن افراد از محل، با زرافت اقدام به خالی کردن حساب یا خرید کارت هدیه از دستگاه‌های خودپرداز می‌کرده است.

وی ادامه داد: «مأموران دایره تجسس کالتری خیابان شیرزی با بررسی اظهارات قیق تعدادی از مال باختمان و تصاویر به دست آمده از فرد کلایه‌دار در سامانه های پلیسی، تحقیقات خود را برای دستگیری سارق آغاز کرده بودند و عصر دوشنبه با اعلام یک شهروند مبنی بر حرکات مشکوک یک نفر پای دستگاه خودپرداز، موفق به شناسایی و دستگیری متهم شدند. رئیس پلیس مشهد بیان کرد: متهم سی ساله در بازجویی های اولیه منکر هرگونه جرمی بود و مدعی بود که کارت های بانکی را پیدا کرده است اما در بازجویی های فنی و روبرویی با تعدادی از افراد باختمان، به ناچار لب به اعتراف گشود و به یزه انتصاب اعتراف کرد»

وی افزود: با استعلام از سامانه‌های پلیسی مشخص شد این فرد به‌رم کلاهبرداری از سی شهروند با همین موضوع در شهرهای مختلف تحت تعقیب است و در بررسی‌های بیشتر مشخص شد، این شاید که اعتیاد به مواد مخدر دارد، بیشتر سوزده‌های خود را در متروها، ایستگاه‌های اتوبوس و دستگاه‌های خودپرداز شناسایی و با ترغیب کمک به افراد سال خورده و بی‌سواد برای شارژ بلیت سفر، من کارت و دیگر عملیات‌های بانکی اقدام به جابه‌جایی کارت آن‌ها می‌کرده‌است.

ب‌گفته نگهبان، در این رابطه تاکنون ۹ مال‌باخته شناسایی شده‌اند که با هماهنگی مقام قضایی تحقیقات متهم برای کشف دیگر جرائم احتمالی و شناسایی دیگر شاکیان ادامه دارد.

[illegible]